مدارا با مخالفان در سنت و سيره پيشوايان معصوم عليهم‏ السلام

سال نوزدهم ـ شماره 156 ـ آذر 1389، 31ـ44

سيدمحمد احسانى -1

چكيده

مدارا يكى از اصول اخلاقى اسلام است كه پيشوايان دين در تعامل با ديگران بر آن تأكيد داشته‏اند. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمّه اطهار عليهم‏السلام كه جانشينان به‏حق او بودند، در جايى كه مدارا موجب آسيب به اساس اسلام يا مصالح جامعه اسلامى نمى‏شد، همواره در برخورد با مخالفانشان با مدارا رفتار مى‏كردند. اين تحقيق بر آن است اصل مزبور را در سيره پيشوايان اسلام بازكاوى كند تا هم پاسخى باشد به دشمنان اسلام كه پيشوايان دين را خشونت‏گرا معرفى مى‏كنند و هم الگويى باشد براى پيروان، تا از سيره اين بزرگان براى تعامل با مخالفان سود بجويند. اين پژوهش با رويكرد نظرى و تحليلى، مواردى را كه پيشوايان دين در آن با مدارا و مواردى كه با قاطعيت رفتار مى‏نمودند، تحليل و بازشناسى نموده است.

كليدواژه‏ها: پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، ائمّه اطهار عليهم‏السلام، مدارا، گذشت، مخالفان

مقدّمه

مدارا يكى از اصول اخلاقى اسلام است كه در بهبود روابط اجتماعى نقشى مهم و اساسى دارد. اگر در جامعه‏اى از اين اصل ارزشمند به درستى و بجا استفاده شود، از بسيارى از كجروى‏ها، از جمله قطع روابط و كينه‏ورزى و دشمنى، جلوگيرى خواهد شد و اعضا و افراد آن جامعه با آرامش روانى بيشترى زندگى خواهند كرد.

اسلام روى اين اصل تأكيد فراوان ورزيده و پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و امامان دين همواره در زندگى پربركت خود بدان عمل كرده، آن را منش و روش خود قرار مى‏دادند و با مدارا و گذشت شناخته مى‏شدند. پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبه خاطر گذشت و مدارايش، از خداوند لوح «وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ» گرفت و بسيارى از دشمنان و معاندان ائمّه اطهار عليهم‏السلام از گذشت و مداراى ايشان به امامت آنان پى برده و اعتراف مى‏كردند و بى‏اختيار فرياد برمى‏آوردند: «خدا داناتر است كه رسالت خود را در كجا قرار دهد.» 1

مدارا با مخالفان، از اصولى است كه همواره از سوى پيشوايان معصوم مورد عمل قرار مى‏گرفته است. پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو ائمّه اطهار عليهم‏السلام در مواجهه با مخالفان خود به ويژه هنگامى كه سر قدرت بودند، تا آنجا كه شرع اجازه مى‏داده، با مدارا رفتار مى‏كردند. آنان همان‏گونه كه در اجراى دستورات خداوند انعطاف‏ناپذير و جدى بودند، در مواردى كه شرع اجازه مى‏داد و به ويژه هنگامى كه به شخص خودشان جفا يا توهينى صورت مى‏گرفت، با عفو و مدارا برخورد مى‏كردند. از همين روست كه در زندگى گهربارشان صحنه‏هاى افتخارآفرين از مدارا با مخالفان برجاى مانده است؛ صحنه‏هايى كه براى بشريت درس‏هاى سودمند در خود نهفته دارد.

در جهان امروز كه سخن از مخالفان سياسى و شيوه برخورد احزاب و حكومت‏ها با مخالفان است و برخورد همراه با تساهل و تسامح با مخالفان سياسى يك ارزش به حساب مى‏آيد، يكى از سؤالاتى كه جاى طرح دارد آن است كه پيشوايان معصوم عليهم‏السلام با مخالفان خود چگونه برخورد مى‏كرده‏اند؟ برخورد آنان با مخالفان، شديد و انتقام‏گونه بوده است يا همراه با مدارا و گذشت؟ مدارا در زندگى سياسى و اجتماعى آنان چه جايگاهى داشته و تا كجا به آن عمل مى‏كرده‏اند؟ اين مقاله مى‏كوشد با ارائه مصاديق عينى از زندگى پيشوايان معصوم عليهم‏السلام، نشان دهد كه آن بزرگواران از پيشتازان مدارا با مخالفان بوده‏اند.

موضوع مدارا در سيره پيشوايان معصوم عليهم‏السلام، پيش از اين نيز به صورت موردى كه تنها برخى از جنبه‏هاى مدارا در سيره بعضى از پيشوايان را مدنظر قرار داده‏اند، در برخى نشريات بحث شده است؛ اما مقاله حاضر با تأكيد بر مدارا با مخالفان، جنبه‏هاى مختلف سياسى، دينى، مذهبى و شخصى را به تحليل مى‏نشيند. برخى از مقالاتى كه در اين‏باره بحث كرده‏اند به اختصار معرفى مى‏شود: «رفق و مداراى تربيتى در سيره معصومان عليهم‏السلام»، نوشته محمّد داودى، «قاطعيت و مدارا از ديدگاه امام على عليه‏السلام»، نوشته سيدغلامحسين حسينى، «مدارا با مخالف و مبارزه با معاند در سيره نبوى»، نوشته سيدقاسم رزاقى موسوى، «مرزهاى مدارا و شدت عمل در حكومت اميرمؤمنان عليه‏السلام»، نوشته جواد سليمانى.

مفهوم مدارا

مدارا از «دارأته» و «داريته» هم با همزه و هم بدون همزه مى‏آيد. اين افعال هنگامى به كار برده مى‏شود كه شخص با پرهيز از درگيرى با ديگرى، با او با نرمى و ملايمت رفتار كرده باشد. ابن‏منظور مى‏نويسد: هر كه آن را با همزه استعمال كند، معنايش «الاتقاء لشره»، و هركه بدون همزه استعمال كند، از باب «دريت» به معناى خدعه و نيرنگ گرفته است. 2 اصل «مدارأه» به معناى مخالفت و مدافعه است. سخن خداى متعال كه در بيان يكى از ويژگى‏هاى مؤمنان فرموده، از همين باب است. خداوند متعال مى‏فرمايد: «آنان كسانى‏اند كه "سيئه" را با "حسنه" دفع مى‏كنند.» 3 ابن‏عباس در تفسير اين آيه گفته: «مؤمنان كسانى‏اند كه دشنام و اذيت را با سلام و مدارا پاسخ مى‏دهند.» 4 نيز از اين باب است حديثى كه مى‏گويد: «و ادرأالحدودبالشبهات»؛ 5 حدودباواردآمدن‏شبهه‏دفع‏مى‏شوند.

معادل ديگر مدارا در عربى «رفق» است. رفق به معناى نرم‏خويى و ظرافت داشتن در كار است و به كسى كه نرم‏خويى پيشه مى‏كند، «رفيق» مى‏گويند. 6

اما آنچه در فارسى كاربرد دارد، بيشتر معادل كلمه «رفق» در عربى يعنى مهربانى، عطوفت و گذشت است. بدين‏روى، در فرهنگ‏هاى‏فارسى‏اين‏واژه را اين‏گونه تعريف مى‏كنند: مدارا در لغت به معناى ملايمت، نرمى، بردبارى، سازگارى، لطف، خضوع، فروتنى و شفقت آمده است. 7

علّامه مجلسى در تعريف مدارا مى‏گويد: مدارا عبارت از ملاطفت و نرمى با مردم‏وترك‏نزاع‏ومجادله‏باآنان‏است. 8

در مجموع، مى‏توان گفت: مدارا عبارت است از رفتار همراه با تسامح و نرمى و گذشت در جايى كه به صورت معمول انتظار برخورد و شدت عمل وجود دارد. شايد به رفتار ملايم و گذشت در قبال خشونت و توهين به اين سبب مدارا اطلاق شده است كه شخص با رفتار همراه با تسامح و گذشت، مى‏خواهد شرّ او و پيامدهاى ناگوارتر برخورد با او را از خود دفع كند.

مرز ميان مدارا و سازش

مدارا با مداهنه و سازش تفاوت دارد. سازش و مداهنه كوتاه آمدن در اصول و مصالح اسلام براى كسب منافع شخصى يا گروهى است، در صورتى كه مدارا كوتاه آمدن در منافع و مضار شخصى يا كوتاه آمدن براى كسب منافع و مصالح عمومى و اسلامى است.

غزالى در بيان تفاوت ميان مدارا و مداهنه مى‏گويد: اگر به هدف سالم ماندن دينت و اصلاح برادرت، از خطاى طرف چشم پوشيدى، اين مداراست، اما اگر به هدف بهره‏بردارى شخصى و رسيدن به خواسته‏هاى درونى و حفظ مقام و موقعيت گذشت كردى، اين مداهنه است. 9

خداوند متعال در عين اينكه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و مؤمنان را در برابر دشمنان عنود و كينه‏توزان لجوج، باصلابت و قاطع معرفى مى‏كند، رحمت و شفقت را نيز از ويژگى‏هاى ايشان برمى‏شمرد. 10 همچنين خداى متعال كه در موارد متعدد از خلق كريمانه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهستايش مى‏كند، به رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله خبر مى‏دهد كه مشركان دوست دارند تو با آنها از درِ سازش در آيى، و آن حضرت را از تمكين خواسته آنان بر حذر مى‏دارد. 11

انواع مدارا

بعضى از مواردِ مدارا در سيره پيشوايان معصوم:، از روى تقيه دانسته شده كه به آن «تقيه مداراتى» مى‏گويند. 12 بنابراين، مدارا بر دو نوع است: مدارايى كه از بزرگى شخصيت مداراكننده و سجيه ذاتى شخص، سرچشمه مى‏گيرد و مدارايى كه از روى تقيه و به خاطر مصالحى است كه آن را ايجاب مى‏كند. در مورد نخست، شخص از آن حيث با مردمان با مدارا رفتار مى‏كند كه آن را از خصال نيك انسانى مى‏داند، يا چون رفتار مداراگونه را مورد رضاى خدا و سبب تقرب به او مى‏بيند، به آن عمل مى‏كند.

اساسا در زبان عربى در خود كلمه «مدارا» نوعى تقيه و پنهان‏كارى نهفته است؛ يعنى «مدارا» بر رفتارى اطلاق مى‏شود كه شخص به خاطر پيامدهايش به آن تن در مى‏دهد و با طرف با اغماض و گذشت برخورد مى‏كند. به همين دليل، برخى از لغت‏شناسان گفته‏اند: كسى كه مدارا مى‏كند در حقيقت، كينه و غيض خود را پنهان كرده و اظهار دوستى مى‏كند. 13 و «كظم غيظ» كه يكى از ارزش‏هاى اخلاقى و از صفات پرهيزگاران دانسته شده، به اين معناست كه شخص با اينكه سينه‏اش از خشم، پر و لبريز شده، با اين حال، غضب و خشم خود را در درون پنهان مى‏سازد و به آن ترتيب اثر نمى‏دهد. 14

مخالفان

مخالف در لغت به معناى دشمن، خصم، ناسازوار و ناموافق، و آنكه مذهبى ديگر دارد، آمده است. 15

پيشوايان معصوم عليهم‏السلام، اعم از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمّه اطهار عليهم‏السلام، چندگونه مخالف داشتند:

مخالفان دينى: مشركان، مسيحيان، يهوديان و منافقانِ به ظاهر مسلمان؛

مخالفان مذهبى: مسلمانانى كه مرجعيت دينى ائمّه اطهار عليهم‏السلامرا قبول نداشتند؛

مخالفان سياسى: كسانى كه حق رهبرى ائمّه اطهار عليهم‏السلام را در بعد سياسى قبول نداشته و ايشان را به عنوان حاكمان واقعى به رسميت نمى‏شناختند؛

مخالفان شخصى: كسانى كه به انگيزه‏هاى شخصى، همچون حسادت و امثال آن، با ائمّه اطهار عليهم‏السلام مخالف بودند.

جايگاه مدارا در سنت گفتارى پيشوايان معصوم عليهم‏السلام

مدارا با مردم و حتى مدارا با مخالفان، در احاديث زياد مورد تأكيد قرار گرفته، تا آنجا كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله آن را نصف ايمان معرفى كرده است. 16 ايشان مى‏فرمايند: من به همان اندازه كه به انجام واجبات امر شده‏ام، به همان اندازه به مدارا با مردم امر شده‏ام. 17 نيز از آن حضرت روايت شده كه فرمود: «همچنان‏كه به تبليغ رسالت مأموريت دارم، به مدارا با مردم نيز امر شده‏ام.» 18 امام باقر عليه‏السلام روايت مى‏كند: جبرئيل بر رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهنازل شد و گفت: خدايت به تو سلام مى‏رساند و مى‏فرمايد: با آفريدگانم مدارا كن. 19 نيز از آن حضرت نقل است كه فرمود: هر كس بهره‏اى از مدارا با مردم داشته باشد، از ايمان نيز بهره دارد. 20

مدارا با مردم و حتى مدارا با مخالفان، نه تنها سيره رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، بلكه سنت خداوند نيز هست. امام باقر عليه‏السلام فرمود: در تورات ـ آنجا كه خداوند با موسى عليه‏السلام سخن مى‏گويد ـ آمده: اى موسى، راز نهفته مرا در دلت پنهان كن و در مقابل، مدارايم را با دشمنانم و دشمنان خودت آشكار ساز و با افشاى اسرارم آنان را به دشنام‏گويى عليه من وادار مساز كه در آن صورت، با دشمنانم و دشمنان خودت در دشنام‏گويى به من شريك شده‏اى. 21

هشام‏بن احمر روايت مى‏كند: ميان من و مردى از قوم (اهل سنت) نزاعى واقع شد. امام كاظم عليه‏السلامبه من فرمود: «با آنان مدارا كن.» 22

امام صادق عليه‏السلام در تفسير آيه «وَقُولُواْ لِلنَّاسِ حُسْنا» (بقره: 83) فرمود: يعنى بايد به همه مردم، چه مؤمنان و چه مخالفان، سخن نيكو گفت. اما مؤمنان؛ بايد با آنان با گشاده‏رويى سخن گفت و اما مخالفان؛ بايد با آنان با مدارا و نرمش حرف زد تا ايشان را به ايمان جذب نمود و اين كار آسان‏ترين وجهى است كه مى‏توان بدان وسيله شرّ مخالفان را از خود و برادران مؤمن دفع نمود. 23

نيز آن حضرت فرمود: هر مرد يا زنى كه با بندگان خدا به بهترين وجه مدارا كند، به شرطى كه با مدارايش به باطلى نيفتد و از جاده حق منحرف نشود، خداوند نفس‏هاى او را تسبيح قرار خواهد داد و اعمال او را پاكيزه خواهد نمود و به او به خاطر صبر بر كتمان راز ما و تحمل خشم و هر آنچه از جانب مخالفان ما بر او وارد آمده، ثواب كسى خواهد داد كه در راه خدا به خون خويش درغلتيده است. 24

مدارا با مخالفان در سيره رفتارى پيشوايان معصوم عليهم‏السلام

مدارا به منظور هدايت افراد به راه حق

در بسيارى از موارد، پيامبر اكرم صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و ائمّه اطهار عليهم‏السلام با مردم با مدارا و ملايمت رفتار مى‏كرد تا زمينه هدايت افراد را فراهم كند. وقتى افراد با پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو ائمّه اطهار عليهم‏السلامبرخوردهاى خشن و دور از نزاكت مى‏كردند و از جانب ايشان نيز توقع مقابله به مثل داشتند، ولى ناگهان با خلق كريمانه آنها مواجه مى‏شدند، انقلابى در ضميرشان ايجاد مى‏شد و به حقانيت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهو ائمّه اطهار عليهم‏السلام پى مى‏بردند.

خداوند متعال از اين خلق نيكوى حضرت كه باعث جذب مردم به دين حق مى‏شد اين‏گونه ياد مى‏كند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ» (آل‏عمران: 159)؛ به سبب رحمت خداست كه تو با آنها اينچنين خوش‏خوى و مهربان هستى. اگر تندخو و سخت‏دل مى‏بودى از گرد تو پراكنده مى‏شدند. پس بر آنها ببخشاى و برايشان آمرزش بخواه.

ائمّه اطهار عليهم‏السلام نيز در بسيارى از موارد به منظور فراهم آوردن زمينه هدايت افراد و نشان دادن مرز ميان حق و باطل، با افراد مدارا مى‏كردند. مداراى ائمّه اطهار عليهم‏السلام با شاميانى كه به ايشان ناسزا مى‏گفتند، از اين قبيل بود؛ زيرا تبليغات معاويه در شام چنان مردم را با اهل‏بيت عليهم‏السلام دشمن كرده بود كه مردم آن ديار، آنان را يگانه دشمن اسلام مى‏دانستند. بدين‏روى، شاميان هرگاه يكى از اهل‏بيت عليهم‏السلام را مى‏ديدند، اقدام به دشنام‏گويى و اهانت مى‏كردند.

روزى يكى از شاميان كه وارد مدينه شده بود، به محض مشاهده امام حسن عليه‏السلام و شناختن او، شروع به لعن او و پدرش اميرالمؤمنين عليه‏السلام كرد. امام حسن عليه‏السلام كه فهميده بود او شامى است، صبر كرد. وقتى او از ناسزاگويى باز ايستاد، امام عليه‏السلام به او سلام كرد و فرمود: اى مرد، به گمانم در اين شهر غريبى! شايد مرا با كسى ديگر اشتباه گرفته‏اى. آن‏گاه حضرت اعلام آمادگى كرد تا به آن مرد در صورت نياز كمك كند. حتى از وى دعوت كرد تا زمانى كه در مدينه هست مهمان آن حضرت باشد. مرد شامى با مشاهده اين واكنش و شنيدن سخنان نرم و محبت‏آميز امام به گريه افتاد و گفت: «گواهى مى‏دهم كه تو خليفه خدا در زمين هستى و خداوند آگاه‏تر است كه رسالت خود را به كجا نهد. تو و پدرت تا حالا مبغوض‏ترين افراد نزد من بوديد و اكنون محبوب‏ترين مردم نزد من هستى.» آن‏گاه اثاثيه‏اش را به امام عليه‏السلام داد و تا پايان سفرش در مدينه، مهمان آن حضرت بود. وى به دليل اين محبت امام حسن عليه‏السلام از شيعيان اهل‏بيت گرديد. 25 نمونه‏هاى چنين رفتارى با مخالفان، در زندگى ساير اهل‏بيت عليهم‏السلام نيز به وفور مشاهد مى‏شود.

مدارا به قصد پيش‏گيرى از زيان‏هاى بزرگ‏تر

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله براى پيش‏گيرى از شرارت افراد شرور و اختلاف‏انگيز، از راه‏هاى غيرمستقيم و مسالمت‏آميز اقدام مى‏كرد و تا جايى كه ممكن بود، با احترام و تكريم اين افراد، مانع ازايجاددرگيرى‏ونفاق‏مى‏شدتاحس‏بزرگى‏خواهى و احترام‏طلبى‏شان باعث ايجاد شكاف در جامعه اسلامى نشود. چنين رفتارى با افراد شرور، ممكن است به ظاهر نوعى باج‏دهى تلقّى شود، اما در واقع، آن حضرت با كمترين هزينه، سلامت جامعه اسلامى را تضمين مى‏نمود.

روزى رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در منزلش نشسته بود كه مخرمه‏بن نوفل اذن ورود خواست. حضرت فرمود: او بدترين مرد قبيله خود است، به او اجازه دهيد وارد شود. وقتى مخرمه وارد شد، حضرت با خوش‏رويى با او برخورد كرد و او را در جاى خود نشاند. وقتى از منزل بيرون رفت، عايشه پرسيد: شما در مورد او چيزى گفتى، اما رفتارت با او به گونه‏اى ديگر بود؟! حضرت فرمود: بدترين مردم روز قيامت كسى است كه مردم او را به خاطر در امان ماندن از شرارتش احترام كنند. 26 در اكثر روايات شيعى، اسم اين شخص نيامده است، اما طبق برخى منابع همچون تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه‏السلام، شخص مزبور عبداللّه‏بن ابى بوده است. 27

پيش‏گيرى از حوادث ناگوار با هزينه اندك، در سيره ائمّه اطهار عليهم‏السلام كه جانشينان آن حضرت بودند نيز به وفور به چشم مى‏خورد؛ از جمله، محمدبن مرازم از پدرش نقل مى‏كند: هنگامى كه منصور در حيره بود، امام صادق عليه‏السلام را نزد خود فراخواند. امام صادق عليه‏السلام پس از خروج از نزد منصور بى‏درنگ راهى مدينه شد. هنگامى كه به منزل صالحين رسيديم، موقع شب بود. من و مصادف همراه امام عليه‏السلامبوديم. نگهبان آنجا على‏رغم اصرار فراوان، به ما اجازه نمى‏داد به راه خود ادامه دهيم. مصادف از حضرت خواست اجازه دهد تا او را بكشد؛ چراكه ممكن بود آن مرد حضرت را برگرداند و در آن صورت، منصور معلوم نبود با ما چه رفتارى مى‏داشت. حضرت به مصادف اجازه نداد، و ما آنجا بوديم تا آنكه پاسى از شب گذشت و نگهبان به ما اجازه حركت داد. در اين هنگام امام صادق عليه‏السلام به ما روكرد و فرمود: آيا اين بهتر است يا آنچه شما مى‏خواستيد؟ عرض كردم: فدايت گردم، اين بهتر است. آن‏گاه حضرت فرمود: گاهى شخص ـ با اقدام ناصواب ـ مى‏خواهد از يك ذلّت كوچك خارج شود، اما آن عملش او را در ذلتى بزرگ مى‏افكند. 28

مدارا با خويشاوندان

برخى افراد با اينكه از خويشاوندان پيشوايان معصوم عليهم‏السلام بودند، با اين‏حال، يا به دليل عدم معرفت به امامت و منزلت امام زمان خود، يا به دليل حسادت و پيروى از هواهاى نفسانى، گاه باعث اذيت و آزار ائمّه اطهار عليهم‏السلاممى‏شدند. برخى از آنها امامت را حق خود يا فرزندانشان مى‏دانستند و به همين دليل، برخوردهايى با ائمّه عليهم‏السلامداشتند. آنان را مى‏توان مخالفان شخصى ائمّه عليهم‏السلامدانست.

عبداللّه‏بن حسن يكى از اين افراد است كه با امام صادق عليه‏السلام برخوردهاى تند و ناپسندى داشت. وى امام عليه‏السلام را به خاطر عدم اذعان به امامت و مهدويت پسرش محمد نفس زكيه، متهم به حسادت مى‏كرد. با وجود اين، امام عليه‏السلام همواره با او برخورد كريمانه داشت و از كمك و خيرخواهى براى او و فرزندانش دريغ نمى‏كرد. 29

يكى ديگر از اين افراد محمدبن اسماعيل است. او وقتى عازم بغداد شد، براى خداحافظى نزد امام موسى‏بن جعفر عليه‏السلامرفت. امام عليه‏السلام كه مى‏دانست او براى جاسوسى و سعايت نزد هارون‏الرشيد به بغداد سفر مى‏كند، او را از اينكه باعث ريختن خون حضرت شود، برحذر داشت. با اين حال، نه تنها با او هيچ برخوردى نكرد، بلكه مبلغ كلانى شامل سيصد دينار و سه هزار درهم به عنوان خرجى سفر به او اعطا كرد. 30

امام موسى‏بن جعفر عليه‏السلام در وصيت خود، تمام اختيارات را به امام رضا عليه‏السلام تفويض كرده بود و در ضمن، وصيت‏نامه‏اى مهر و موم شده داشت كه توصيه كرده بود هيچ‏كس آن را نگشايد و حتى گشاينده آن را نفرين كرده بود. بدين‏روى، هيچ‏كس جرئت نمى‏كرد آن را بگشايد. يكى از برادران امام رضا عليه‏السلام به نام عباس مى‏پنداشت كه در آن نامه، كليد يا محل گنجى براى او و ساير فرزندان امام موسى‏بن جعفر عليه‏السلام وجود دارد. به همين دليل، بر امام رضا عليه‏السلام فشار مى‏آورد تا آن را باز كند، اما آن حضرت از آن استنكاف مى‏كرد. سر انجام وى ماجرا را به محكمه كشاند. در محكمه، حتى قاضى هم از ترس اينكه مشمول نفرين امام كاظم عليه‏السلام شود، جرئت نكرد مهر نامه را بشكند. عباس مجبور شد خود مهر و موم نامه را بگشايد. وقتى نامه گشوده شد معلوم گرديد سهمى بيش از آنچه در وصيت‏نامه قبلى آمده بود، به امام رضا عليه‏السلام اختصاص داده شده و حتى اختيار سهم متعلق به برادرانش نيز به او واگذار شده است. با وجود اين، امام رضا عليه‏السلام از عباس دل‏جويى كرد، و با اينكه عباس هنوز بر موضع خود پافشارى مى‏كرد، آن حضرت ديونش را پرداخت و در حق او و ساير برادرانش دعا كرد. 31

مدارا با رعاياى كژرفتار

پيشوايانى كه حكومت داشتند، برخى از كجروى‏ها را از رعايا و شهروندان ناديده مى‏گرفتند؛ به ويژه در مواردى كه آن كجروى‏ها نقض‏كننده حقوق حاكم بود، اما به مصالح حكومت و مردم آسيب وارد نمى‏كرد. مداراى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با منافقان و بردبارى آن حضرت در برابر آزار و اذيت‏هاى آنان در بيشتر موارد از اين قبيل بود.

يكى از آن موارد، مداراى حضرت با منافقى به نام نبتل است كه حضرت را به زودباورى و به تعبير خود «اُذُن» متهم مى‏كرد. وى مى‏گفت: پيامبر مردى زودباور است؛ چراكه هركس هرچه مى‏گويد باور مى‏كند. آيه قرآن نازل شد: «وَمِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيِقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُواْ مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللّهِ لَهُمْ عَذَابٌ‏أَلِيمٌ.»(توبه:61)

ابن اسحاق درباره شأن نزول اين آيه آورده: اين آيه درباره منافقى به نام نبتل‏بن حرث نازل شده است كه مردى سياه‏سوخته و قهوه‏اى‏رنگ و سرخ‏چشم و زشت‏روى بود، و درباره اوست كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: هركس مى‏خواهد شيطان را ببيند به نبتل بنگرد. وى اخبار پيامبر را نزد منافقان مى‏برد. هنگامى كه از آن كار منع شد، گفت: محمد گوش (زودباور) است؛ هركس با او سخن بگويد، وى تصديقش مى‏كند. 32

آيه «وَلَئِن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ كُنتُمْ تَسْتَهْزِؤُونَ.» (توبه: 65) درباره دوازده نفر از منافقان نازل شده كه هنگام مراجعت رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از تبوك، در عقبه كمين كرده بودند تا حضرت را از كوه سقوط داده و به قتل برسانند. جبرئيل نازل شد و پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله را از توطئه آنان آگاه كرد و از جانب خداوند به حضرت دستور داد كسى را بفرستد تا منافقان را از آنجا دور كند. رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله به حذيفه دستور داد مركب‏هاى منافقان را رم دهد تا از آنجا دور شوند. حذيفه مركب آنان را زد تا از آنجا دور شدند. وقتى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله از عقبه پايين آمد، از حذيفه پرسيد: از منافقان كسى را شناختى؟ حذيفه جواب منفى داد. حضرت همه آن منافقان را براى وى نام برد. حذيفه از حضرت خواست كسى را بفرستد تا آنان را بكشد، اما رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله فرمود: «أكره أن تقول العرب لما ظفر بأصحابه أقبل يقتلهم»؛ 33 دوست ندارم مردم بگويند وقتى با كمك اصحابش به پيروزى رسيد (و قدرت پيدا كرد) يارانش را به قتل رساند. اين جواب پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله، همچنين از اعتناى حضرت به افكار عمومى نيز حكايت مى‏كند.

در سيره امام على عليه‏السلام نيز نمونه‏هايى از مداراى حضرت با كجروى‏هاى رعايا به چشم مى‏خورد. يكى از اين موارد، مداراى حضرت با امتناع‏كنندگان از بيعت است. آن حضرت برخلاف خلفاى ديگر، كسانى را كه از بيعت با ايشان خوددارى ورزيدند مورد تعقيب قرار نداد و مجبور به بيعت نكرد. هنگامى كه امام على عليه‏السلامبه خلافت رسيد، تعدادى از صحابه سرشناس از جمله سعدبن ابى‏وقاص، اسامه‏بن زيد، حسان‏بن ثابت، عبداللّه‏بن عمر و محمّدبن مسلمه با حضرت بيعت نكردند، اما با وجود اين، امام على عليه‏السلام هيچ‏گاه متعرض آنان نشد و ايشان را براى گرفتن بيعت تحت فشار قرار نداد. 34

رفتار همراه با مدارا و گذشت با رعايا در سيره امام حسن عليه‏السلام نيز على‏رغم عمر كوتاه حكومت حضرت مشاهده مى‏شود. در ميان لشكريان حضرت تعداد زيادى از خوارج حضور داشتند كه هر دم با اقدامات و سخنان خود دل حضرت را خون مى‏كردند، اما امام عليه‏السلام با آنها با مدارا و گذشت برخورد مى‏كرد و از مؤاخذه آنان خوددارى مى‏نمود. يك بار در ساباط آنها به خيمه امام ريختند و اموال حضرت را غارت كردند. 35

مدارا با شكست‏خوردگان

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و جانشين بر حقش حضرت على عليه‏السلام، با شكست‏خوردگان مدارا مى‏ورزيدند.

مداراى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با ابوسفيان در فتح مكه از آن موارد است. آن حضرت نه تنها از سال‏ها دشمنى و توطئه‏چينى‏هاى ابوسفيان انتقام نگرفت، بلكه خانه او را مأمنى براى كسانى قرار داد كه مى‏خواستند سالم بمانند. 36 حضرت با عفو و مدارايش ثابت كرد كه نه تنها براى دوستان، بلكه حتى براى دشمنانش نيز رحمت است.

حضرت على عليه‏السلام نيز با دشمنان شكست‏خورده خود مطابق سيره پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با عفو و مدارا رفتار مى‏كرد. در جنگ جمل تا زمانى كه دشمن چند نفر از يارانش را به شهادت نرساند، اجازه حمله نداد. هنگامى هم كه جنگ پايان يافت، حضرت عفو و گذشت بى‏سابقه‏اى از خود به نمايش گذاشت. امام على عليه‏السلامعايشه را كه محور اصلى جنگ جمل بود، عفو كرد و همراه با برادرش محمدبن ابى‏بكر و تعدادى ديگر از محافظان با احترام به مدينه بازگرداند و مروان را كه اسير شده بود، بخشيد و از تعقيب فراريان و كشتن افراد زخمى منع نمود. 37

ابن اعثم مى‏گويد: پس از واقعه جمل، على عليه‏السلامعايشه را همراه با تعدادى از زنان كه به لباس مردان درآمده بودند، به مدينه فرستاد. عايشه در وسط راه از امام على عليه‏السلام شكايت كرد كه با وى تعدادى از مردان را فرستاده است. هنگامى كه وى اين سخن را گفت: زنان نقاب از چهره برگرفتند. عايشه وقتى اين تدبير امام على عليه‏السلام را ديد گفت: اى كاش بيست سال پيش از اين مرده بودم! 38

امام سجاد عليه‏السلام نيز همچون جدّ بزرگوارش با دشمنان افتاده‏وشكست‏خورده،كريمانه‏وهمراه بامدارارفتار مى‏نمود.

هشام‏بن اسماعيل از طرف خلفاى بنى‏مروان والى مدينه بود. او با مردم به ويژه حضرت سجاد عليه‏السلام بدرفتارى مى‏كرد. هشام در زمان وليدبن عبدالملك از ولايت عزل شد. وليد دستور داده بود او را در انظار عمومى قرار دهند تا در نزد مردم تحقير شود. راوى مى‏گويد: از هشام‏بن اسماعيل شنيدم كه مى‏گفت: از هيچ كس جز على‏بن حسين نمى‏ترسم. اما امام سجاد عليه‏السلام به يارانش دستور داد به هشام چيزى نگويند. وقتى امام سجاد عليه‏السلام و يارانش از كنار هشام گذشتند و او از امام عليه‏السلام و يارانش هيچ سخن ناخوشايندى نشنيد، گفت: «واللّه اعلم حيث يجعل رسالته.» 39 در روايت ديگر آمده است: حضرت به هشام فرمود كه اگر خواسته‏اى داشته باشد، برايش انجام خواهد داد. 40

مدارا براى احتراز از پيش‏دستى در جنگ با مسلمانان

يكى از اصولى كه ائمّه اطهار عليهم‏السلام به آن به شدت پايبند بودند، عدم پيش‏دستى در جنگ با مسلمانان بود. به همين دليل، آنان براى احتراز از اين كار با صبر و بردبارى تمام با دشمنان خود مدارا مى‏كردند و تا زمانى كه آنان جنگ را شروع نمى‏كردند، اجازه چنين كارى به ياران خود نمى‏دادند. 41 امام على عليه‏السلام در جنگ جمل تا زمانى كه چندين نفر از يارانش به قتل نرسيد، اجازه جنگ نداد. 42 در جنگ صفين نيز كه معاويه آب را بر روى لشكريان حضرت بسته بود، تا وقتى حجت را بر معاويه تمام نكرد، به سپاهيانش اجازه حمله نداد. و وقتى با حمله به لشكريان معاويه آبراه‏ها را در اختيار گرفت نيز مانع از آب برداشتن شاميان نشد. 43

در جنگ نهروان نيز آن حضرت بسيار تلاش كرد تا كار به درگيرى نينجامد و آنان به حق بازگردند؛ اما خوارج آن‏قدر به موضع باطل خود پافشارى كردند تا حضرت مجبور به قتال شد. 44

امام حسن عليه‏السلام نيز وقتى طلايه لشكرش را به جنگ معاويه گسيل مى‏كرد، به عبيداللّه‏بن عباس سفارش كرد به جنگ سبقت نگيرد. 45

هنگامى كه امام حسين عليه‏السلام به طرف كوفه مى‏رفت، لشكريان حر كه تشنه بودند، سر راه حضرت قرار گرفتند. امام حسين عليه‏السلام در آن بيابان سوزناك و بى‏آب و علف، آبى را كه از چندين فرسنگ با خود حمل كرده بودند و با وجود به همراه داشتن زنان و كودكان، خود از همه بيشتر به آن نياز داشتند، به سربازان دشمن داد تا سيراب شوند. با آنكه برخى از يارانش پيشنهاد كردند با آنها بجنگند تا بعدها كار سخت‏تر نشود، حضرت زير بار نرفت و به جنگ با آنان مبادرت نورزيد. 46 در روز عاشورا نيز هنگامى كه دشمن به خيمه‏گاه امام عليه‏السلام يورش بردند و خود را با خندقى از آتش در اطراف خيمه‏گاه مواجه ديدند، شمر فرياد زد: يا حسين، پيش از روز قيامت به آتش شتاب كرده‏اى! حضرت در جواب فرمود: اى پسر بزچران! تو خود به آتش آن روز سزاوارى! مسلم‏بن عوسجه به حضرت عرض كرد: اجازه بده اين مرد را كه از بزرگان جبابره و متكبران است با اين تير بزنم؛ اما امام عليه‏السلام اجازه نداد و فرمود: من هرگز به جنگ سبقت نمى‏گيرم. 47

مدارا به خاطر مصالح بزرگ اسلام

حضرت على عليه‏السلام چه در دوران حكومت و چه در دوران سكوت، با مخالفان خود بدان حد مدارا كرد و تا بدان‏جا با آنان مماشات نمود كه دركش براى هر انسانى ممكن نيست و براى بسيارى از افراد، چه در زمان خود حضرت و چه براى انسان‏هاى بعد در طول تاريخ، غيرقابل هضم بوده و هست. آن حضرت با اينكه خلافت را حق خود مى‏دانست و بدين سبب، شش ماه از بيعت با ابوبكر خوددارى كرد؛ اما با اين‏حال، در مواقعى كه مصلحت اسلام و مسلمانان ايجاب مى‏كرد، با حاكمان با كمال خلوص و با تمام توان همكارى مى‏نمود. چه فراوان مشكلاتى كه گره آن به دست حضرت على عليه‏السلام باز شد و چه بسيار انحرافاتى كه حضرت از آنها جلوگيرى كرد. همكارى‏ها و گره‏گشايى‏هاى حضرت با زمام‏داران مخالف، به حدى بود كه خليفه دوم بارها اذعان كرد اگر على عليه‏السلام نبود، عمر هلاك مى‏شد. 48 نيز مى‏گفت: خداوند مرا در هيچ مشكلى گرفتار نسازد كه ابوالحسن عليه‏السلام حضور نداشته باشد. 49

در زمانى هم كه مدينه از سوى مرتدان تهديد مى‏شد، آن حضرت على‏رغم نارضايتى‏اش از حكومت، به صف مدافعان مدينه پيوست و از كيان اسلام در برابر از دين برگشتگان دفاع كرد. 50 در ماجراى محاصره عثمان، با آنكه عثمان را در بروز اغتشاشات مقصر مى‏دانست و خود نيز همانند بسيارى از صحابيان دلسوز از حيف و ميل بيت‏المال و تسلط بنى‏اميه بر مقدرات اسلام و بدعت‏هايى كه به وجود آمده بود، ناراضى بود، با اين حال، از هيچ كمكى به عثمان دريغ نورزيد تا جايى كه به خاطر اين حمايت‏ها به تعبير خودش احساس گناه مى‏كرد. 51

مدارا با مخالفان در سيره امام صادق عليه‏السلام كه در زمان او شيعيان از مخالفان تميز بيشترى مى‏يابند، بيشتر نمود دارد. اگر در زمان امامان پيشين، مخالفان تنها به خود ائمّه عليهم‏السلام توهين مى‏كردند و به آزارشان مى‏كوشيدند، از عصر امام صادق عليه‏السلام به بعد، به شيعيان و پيروان اهل‏بيت عليهم‏السلامبيش از خود ائمّه عليهم‏السلام آزار مى‏رساندند. به صورت طبيعى، وقتى پيروان اهل‏بيت عليهم‏السلام بيشتر مى‏شد، اصطكاك‏ها با مخالفان نيز افزون‏تر مى‏گرديد. از اين‏رو، امام صادق عليه‏السلام نه تنها خود با مخالفانش با مدارا رفتار مى‏كرد، بلكه از پيروانش ‏نيز مى‏خواست‏ اين‏گونه ‏رفتار كنند تا زمينه‏هاى تصادم و تنش در جامعه اسلامى‏به‏حداقل ممكن برسد.

برقى با سند خود از ابن‏مسكان نقل مى‏كند: روزى امام صادق عليه‏السلام به من فرمود: چنين گمان مى‏كنم كه اگر كسى نزد تو به حضرت على عليه‏السلام ناسزا بگويد، اگر بتوانى بينى شخص را بخورى اين كار را خواهى كرد! گفتم: جانم به فدايت! آرى، به خدا سوگند كه من و خاندانم اين‏گونه هستيم. حضرت فرمود: «اين كار را نكن. گاه من از كسى مى‏شنوم كه به حضرت على عليه‏السلامناسزا مى‏گويد، در حالى كه ميان من و او تنها يك ستون فاصله است. من پشت آن ستون مخفى مى‏شوم و مشغول نماز مى‏گردم. هنگامى كه از نماز فارغ شدم، مى‏روم و از كنار آن مرد مى‏گذرم و به او دست مى‏دهم و سلام مى‏كنم. 52

مدارا با افراد جاهل و ايذاگران كوردل

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در مكه همواره از سوى مشركان مورد آزار و اذيت قرار مى‏گرفت. در برابر آن‏همه آزار و اذيت‏ها، توطئه‏چينى‏ها و سنگ‏اندازى‏ها، آن بزرگوار براى ايشان عذر مى‏آورد و به جاى نفرين آنان، برايشان از خدا طلب مغفرت‏وبخشايش‏مى‏كرد:«اللهمَ‏اغْفِرْلِقَوْمِى‏إِنَّهُمْ‏لَايعْلَمُونَ.» 53

اذيت و آزار پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله منحصر به مكه نبود. در مدينه نيز آن حضرت از سوى منافقان مورد انواع توهين و ايذا قرار مى‏گرفت.

مربع‏بن قيظى و اوس‏بن قيظى از بنى نبيت، طايفه‏اى از اوس، هر دو از منافقان مدينه بودند. هنگامى كه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با يارانش به جنگ احد مى‏رفتند، مى‏بايد از باغ او عبور مى‏كردند. از اين‏روى، پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهاز وى اجازه خواست، ولى آن مرد كه نابينا بود به حضرت گفت: اگر تو واقعا پيامبر هستى من به تو اجازه نمى‏دهم از باغم عبور كنى! آن‏گاه مشتى از خاك برداشت و خطاب به حضرت گفت: اگر مى‏دانستم اين خاك بجز تو بر كس ديگرى پاشيده نمى‏شود، آن را بر سر تو مى‏پاشيدم. ياران حضرت از اين جسارت او خشمگين شدند و خواستند او را بكشند، اما حضرت مانع شد و فرمود: «دعوه فهذا الاعمى، اعمى القلب و اعمى البصيره»؛ 54 او را به حال خودش بگذاريد كه اين نابينا، كوردل و بى‏معرفت نيز هست.

حرقوص‏بن زهير معروف به «ذوالخويصره»، كسى كه بعدها رهبرى خوارج را بر عهده گرفت، پس از جنگ حنين كه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله مى‏خواست غنايم را تقسيم كند، فرياد زد: اى محمد، عدالت داشته باش. حضرت با خون‏سردى كامل به وى جواب داد: عدالت را رعايت مى‏كنم. حرقوص دوباره فرياد زد: عدالت داشته باش يا محمد، تو عدالت را رعايت نمى‏كنى! اين‏بار حضرت به وى فرمود: واى بر تو! اگر من عدالت را رعايت نمى‏كنم، پس چه كسى عدالت را رعايت مى‏كند؟ يكى از اصحاب از پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله اجازه خواست تا ذوالخويصره را بكشد، اما حضرت اجازه نداد و فرمود: رهايش كنيد كه همانا همراه اين مرد گروهى خروج خواهند كرد كه از دين بيرون مى‏شوند همچنان‏كه تير از چله كمان بيرون مى‏شود. 55

مدارا با افراد جاهل يا مسلمانان كم‏بصيرت و كوردل منحصر به پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نبود، بلكه جانشينان آن حضرت نيز اين‏گونه رفتار مى‏كردند.

مردى از آل زبير به امام سجاد عليه‏السلام توهين كرد. حضرت به او اعتنايى نكرد. آن مرد دوباره تكرار كرد. حضرت اين‏بار نيز سخنى نگفت. در مرتبه سوم، آن مرد به حضرت دشنام داد، حضرت به او جوابى نداد. مرد زبيرى كه از اين‏همه بردبارى و بى‏توجهى حضرت بى‏طاقت شده بود، پرسيد: چرا جوابم نمى‏دهى؟ حضرت اين‏بار نيز به او پاسخى نداد. 56 نيز گفته شده: مردى به حضرت دشنام داد، حضرت ناشنيده گرفت. آن مرد كه فكر مى‏كرد حضرت متوجه نشده، گفت: «اياك اعنى»؛ با توام. حضرت فرمود: «و عنك اغضى»؛ من از تو چشم پوشيدم. 57

روزى امام كاظم عليه‏السلام بر جمعى از مخالفانش گذشت. در ميان آن جمع شخصى به نام ابن هياج قرار داشت. وى به يكى از پيروانش دستور داد افسار قاطر امام را بگيرد و مدعى شود قاطر مال اوست. آن مرد دستور را اجرا كرد. امام عليه‏السلام كه قضيه را فهميده بود، از مركبش پياده شد و مركب را به او بخشيد. 58

احمدبن عمر خلال مى‏گويد: مردى بددهن اما اخرس (گنگ) در مدينه به امام رضا عليه‏السلام توهين مى‏كرد. من به قصد كشتن او از خانه بيرون شدم. هنگامى كه مرد اخرس به مسجد رفت من جلوى درِ مسجد به انتظارش نشستم تا بيرون شود. در اين هنگام نامه‏اى از امام رضا عليه‏السلام به دستم رسيد كه در آن نوشته شده بود: «بحقى عليك لما كففت عن الاخرس فان اللّه ثقتى و حسبى»؛ تو را به حقى كه بر تو دارم سوگند مى‏دهم كه از كشتن مرد اخرس دست بردارى كه خداوند يگانه تكيه‏گاه من است و او مرا كفايت است. 59

مدارا با توطئه‏گران

پيشوايان معصوم گاه تا بدان‏جا مدارا و سعه صدر از خويش به نمايش مى‏گذاشتند كه حتى با برخى از توطئه‏گران نيز با مدارا، تسامح و گذشت رفتار مى‏كردند.

مداراى پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله با عبداللّه‏بن ابى كه قصد داشت با گسترش فتنه ميان مهاجر و انصار، از آب گل‏آلود ماهى بگيرد، از اين قبيل است. در جنگ بنى‏مصطلق هنگام آب‏بردارى از چشمه‏اى، ميان يك مهاجر با يك انصارى منازعه‏اى شد و اين مشاجره، درگيرى مهاجران و انصار را در پى داشت. عبداللّه‏بن ابى به قصد بهره‏بردارى از اين واقعه گفت: اگر به مدينه بازگرديم، عزيزترها ذليل‏ترها را از شهر خارج خواهند ساخت. حضرت از اين سخن ابن‏ابى به شدت رنجيد، به حدى كه بى‏درنگ لشكريانش را كه تازه اتراق كرده بودند، به سمت مدينه حركت داد. عمربن خطاب به حضرت پيشنهاد كرد او را بكشد، اما رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله نپذيرفت. وقتى حضرت با لشكريانش به مدينه رسيدند، پسر عبداللّه كه تازه از ماجرا آگاهى يافته بود، نزد حضرت رسيد و پيشنهاد كرد در صورت حكم آن حضرت به قتل پدرش، وى مجرى دستور حضرت باشد؛ چراكه چشم ديدن قاتلش را ندارد و از اين بيم دارد كه دستش به خون مؤمنى آلوده گردد و در نتيجه، مستحق جهنم شود. حضرت فرمود: خير ما با او مدارا مى‏كنيم و تا زمانى كه در كنار ما زندگى كند با او به نيكويى رفتار خواهيم كرد. 60

اميرالمؤمنين عليه‏السلام نيز يا به خاطر مصالح‏اسلام يا از فرط عدالت‏ورزى،باتوطئه‏چينان‏باتسامح‏واغماض‏رفتارمى‏نمود.

امام على عليه‏السلام مى‏فرمايد: روزى مردى نزد من رسيد و گفت: در ميان اصحابت عده‏اى هستند كه مى‏خواهند از تو جدا شوند. در مورد آنان چه تصميمى مى‏گيرى؟ گفتم: من كسى را بر اساس تهمت و گمان مؤاخذه نمى‏كنم و تا كسى علنا با من به مخالفت و دشمنى برنخاسته با او به جنگ برنمى‏خيزم و حتى پس از آنكه با من به دشمنى برخيزد نيز با آنان جنگ نخواهم كرد تا زمانى كه او را به توبه دعوت كنم؛ اگر پذيرفت يكى از ما خواهد بود و اگر امتناع كرد با او مى‏جنگيم و به سزاى اعمالش مى‏رسانيم. آن حضرت مى‏افزايد: يك بار ديگر همان مرد آمد و اظهار نمود: من از عبداللّه‏بن وهب و زيدبن حصين طائى مى‏ترسم عليه تو خروج كنند؛ چراكه من از آنان چيزهايى شنيدم كه اگر تو خود مى‏شنيدى يا آنان را مى‏كشتى يا براى هميشه حبس مى‏كردى. گفتم: من در اين مورد با شما مشورت مى‏كنم. با آنان چه كار كنم؟ گفت: به نظر من بايد آنان را دستگير كرده، گردن بزنى. من از اين نظر او دانستم كه او نه تقوا دارد و نه عقل و خرد. گفتم: به خدا سوگند، تو بايد بدانى كه من كسى را كه هنوز با من وارد جنگ نشده و دشمنى خود را با من آشكار نكرده نخواهم كشت... براى تو سزاوار اين بود كه اگر من تصميم به قتل آنان مى‏داشتم مى‏گفتى: از خدا بترس. چرا ريختن خون آنان را حلال مى‏شمارى، در حالى كه هنوز هيچ كسى را نكشته‏اند و از طاعت تو خارج نشده‏اند؟ 61 همچنين آن حضرت با بيعت‏شكنانى همچون طلحه و زبير با اينكه نيت آنان را از خروج از مدينه مى‏دانست؛ اما با اين حال، به آنان اجازه داد تا از مدينه خارج شوند.

مدارا در عين قاطعيت

چنان‏كه گذشت، پيشوايان معصوم عليهم‏السلام در مواردى از اصل مدارا با مخالفان بهره مى‏گرفتند كه يا تجاوز به شخص و حقوق شخصى ايشان صورت مى‏پذيرفت يا مدارا به مصلحت طرف يا به مصلحت اسلام و امت اسلامى بود؛ اما در مواردى كه اصلى از اصول اسلام يا امنيت جامعه اسلامى و مصالح مسلمانان به مخاطره مى‏افتاد، با قاطعيت تمام با مخالفان ستيزه‏جو و معاند برخورد مى‏كردند.

پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در مورد مسجد ضرار كه منافقان مى‏خواستند به نام مسجد يك خانه تيمى و يك كانون توطئه عليه اسلام و جامعه اسلامى بسازند، با قاطعيت تمام با آنان برخورد نمود و مسجد مزبور را در حالى كه برخى از منافقان داخل آن بودند به آتش كشيد.

در سال نهم هجرت، هنگامى كه حضرت عازم جنگ تبوك بود، گروهى از منافقان از حضرت خواستند تا در مسجدى كه آنان براى افراد ناتوان يا مواقع بارندگى ساخته‏اند، نماز گزارد. حضرت ابتدا اين عمل را به بعد از بازگشت از جنگ تبوك موكول كرد، اما هنگامى كه از نيت واقعى آنان از ساخت مسجد باخبر شد كه آنان قصد توطئه دارند تا با استفاده از عنوان مقدس مسجد، پايگاهى عليه اسلام و رهبرى بسازند، به دو نفر به نام‏هاى مالك‏بن دخشم و معن‏بن‏عدىمأموريت‏دادتاآن‏رابه‏آتش‏بكشند. 62

با اين حال، حتى در همين مورد نيز مداراى حضرت را با منافقان مشاهده مى‏كنيم؛ چراكه رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله منافقانى را كه از آن جان سالم به در برده بودند، مورد پيگرد و مجازات قرار نداد.

حضرت على عليه‏السلام نيز در مواردى همچون بيت‏المال، عدالت و امنيت عمومى و اجراى حدود با قاطعيت تمام برخورد مى‏كرد. آن حضرت در مورد بيت‏المال فرمود: حتى اگر اين اموال مهر زنان شده باشد يا با آن كنيزانى خريدارى شده باشد، آن را به بيت‏المال باز خواهم گرداند. 63 و در جواب كسانى كه از حضرت خواستند به اشراف امتيازاتى بدهد، فرمود: آيا توقع داريد من پيروزى را به قيمت زير پاگذاشتن عدالت و ستم بر مردم به دست آورم؟ به خدا سوگند، تا عمر دارم چنين نخواهم كرد. 64

چنان‏كه گذشت، حضرت على عليه‏السلام تا زمانى كه خوارج دست به شمشير نبرده و ايجاد ناامنى نكرده بودند، با آنان مدارا مى‏كرد، اما وقتى آنها به سلب امنيت عمومى و فتنه‏گرى پرداختند، حضرت با قاطعيت آنان را از دم تيغ گذراند و به تعبير خود، چشم فتنه را كور كرد. 65

نتيجه‏گيرى

از آنچه گفته شد به دست مى‏آيد كه مدارا عبارت است از رفتار همراه با نرمى و تسامح در جايى كه به صورت عادى و معمول، انتظار برخورد و شدت عمل وجود دارد. اين واژه در فارسى مرادف با «رفق» در زبان عربى نيز استعمال مى‏شود. مدارا با سازش تفاوت دارد. مدارا در جايى است كه كوتاه آمدن باعث آسيب به اصول و اساس اسلام نشود يا كوتاه آمدن در منافع شخصى و گذشت از خويشتن است، در صورتى كه سازش، كوتاه آمدن در اصول براى رسيدن به منافع شخصى و خصوصى است. پيشوايان دين چه پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آله و چه جانشينان به‏حقش اين اصل را تا آنجا كه دين اجازه مى‏داد، در سيره سياسى و اجتماعى خود به كار مى‏بستند و هرگاه با يكى از اصول اسلام تعارض مى‏يافت، يا مصالح حكومت و جامعه اسلامى را به مخاطره مى‏افتاد، با قاطعيت تمام عمل مى‏كردند؛ با اين حال، هنگامى هم كه مجبور به برخورد مى‏شدند، تا حد امكان مدارا مى‏ورزيدند. قاطعيت همراه با مداراى پيشوايان در مواجهه حضرت پيامبر صلى‏الله‏عليه‏و‏آلهبا مسجد ضرار و امام على عليه‏السلام در برخورد با شورشگران ناكثين، قاسطين و مارقين آشكار مى‏شود.

منابع

ـ نهج‏البلاغه، ترجمه صبحى صالح، قم، دارالهجره، بى‏تا.

ـ ابن ابى‏الحديد، عبدالحميد، شرح نهج‏البلاغه، قم، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى نجفى، 1404ق.

ـ ابن‏اثير، على‏بن ابى‏الكرم، أسدالغابة فى معرفه‏الصحابة، بيروت، دارالفكر، 1409ق.

ـ ـــــ ، الكامل فى‏التاريخ، بيروت، دار صادر، 1385ق.

ـ ابن حجر عسقلانى، احمدبن على، الاصابة فى تمييز الصحابه، تحقيق عادل احمد عبدالموجود و على‏محمد معوض، بيروت، دارالكتب العلمية، 1415ق.

ـ ابن‏طاووس، على‏بن موسى‏بن جعفر، اللهوف على قتلى الطفوف، تحقيق فارس تبريزيان، بى جا، دارالاسوه للطباعه و النشر، 1414ق.

ـ ابن‏منظور، جمال‏الدين محمّدبن مكرم، لسان‏العرب، بى‏جا، نشر ادب حوزه، 1405ق.

ـ ابن‏هشام، عبدالملك‏بن، السيره‏النبويه، تحقيق مصطفى السقا و ديگران، بيروت، دارالمعرفة، بى‏تا.

ـ اربلى، على‏بن عيسى، كشف‏الغمة فى معرفه‏الائمه، تبريز، بنى‏هاشمى، 1381ق.

ـ اصفهانى، ابوالفرج، مقاتل‏الطالبيين، تحقيق سيداحمد صقر، بيروت، دارالمعرفه، بى‏تا.

ـ برقى، احمدبن محمدبن خالد، المحاسن، قم، دارالكتب الاسلامية، 1371ق.

ـ بلاذرى، احمدبن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق تحقيق محمد حميداللّه، مصر، دارالمعارف، 1959م.

ـ ثقفى كوفى، ابواسحاق ابراهيم‏بن محمّد، الغارات، تحقيق جلال‏الدين حسينى ارموى، تهران، انجمن آثار ملى، 1353.

ـ حرّانى،ابن‏شعبه،تحف‏العقول،قم،مؤسسه‏النشرالاسلامى،1404ق.

ـحلى،يوسف‏بن‏مطهّر،نهج‏الحق‏وكشف‏الصدق،قم،دارالهجره،1407ق.

ـ دهخدا، على‏اكبر، فرهنگ دهخدا، تهران، مؤسسه لغت‏نامه دهخدا، 1372.

ـ ذهبى، شمس‏الدين محمّدبن احمد، تاريخ‏الاسلام و وفيات المشاهير و الأعلام، تحقيق عمر عبدالسلام تدمرى، ط الثانية، بيروت، دارالكتاب العربى، 1413ق.

ـ رازى، فخرالدين، مفاتيح الغيب، بيروت، داراحياء التراث‏العربى، 1420ق.

ـ صدوق، محمّدبن‏على، عيون اخبارالرضا عليه‏السلام، بى‏جا، جهان، 1378ق.

ـ صفار، محمّدبن حسن‏بن فروخ، بصائرالدرجات، قم، كتابخانه آيت‏اللّه مرعشى نجفى، 1404ق.

ـ طبرسى، فضل‏بن‏حسن، مجمع‏البيان، بيروت،دارالمعرفه،1408ق.

ـ طبرى، محمّدبن جرير، تاريخ‏الامم و الملوك، تحقيق محمّد ابوالفضل ابراهيم، بيروت، دارالتراث 1387ق.

ـ طوسى، محمّدبن حسن، الامالى، قم، دارالثقافه، 1414ق.

ـ عبدالبر، يوسف بن عبداللّه، الاستيعاب فى معرفه‏الاصحاب، تحقيق على‏محمد البجاوى، بيروت، دارالجيل، 1412ق.

ـ غزالى، ابوحامد، احياءعلوم‏الدين،بيروت،دارالكتاب‏العربى،بى‏تا.

ـ فاضل لنكرانى، محمّد، تقيه مداراتى، بى‏جا، گروه ارشاد حجاج ايرانى، 1365.

ـ فراهيدى، خليل‏بن احمد، العين، تحقيق مهدى مخزومى و ابراهيم سامرايى، چ دوم، بى‏جا، دارالهجره، 1409ق.

ـ فيض كاشانى، ملامحسن، المحجه‏البيضا، تصحيح و تعليق على‏اكبر غفارى، چ دوم، قم، جامعه مدرسين، بى‏تا.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، الكافى، تهران، دارالكتب‏الاسلاميه، 1365.

ـ كوفى، ابن‏اعثم، كتاب الفتوح، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالاضواء، 1411ق.

ـ مازندرانى، ابن شهرآشوب، مناقب آل ابى‏طالب، قم، علّامه، 1379ق.

ـ مجلسى، محمّدباقر، بحارالانوار، بيروت، الوفاء، 1404ق.

ـ مفيد، محمّدبن محمّد، الارشاد، قم، المؤتمرالعالمى للشيخ المفيد، 1413ق.

ـ منقرى، نصربن مزاحم، پيكار صفين، تصحيح عبدالسلام محمّدهارون،ترجمه‏پرويزاتابكى،چ‏سوم،تهران،علمى‏وفرهنگى،1375.

ـ يعقوبى، احمدبن‏ابى‏يعقوب، تاريخ‏يعقوبى،بيروت،دارصادر،بى‏تا.

پى نوشت ها

1- كارشناس ارشد تاريخ تشيع، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره. دريافت: 12/2/89 ـ پذيرش: 15/7/89.

sayedehsani@gmail.com

1 ـ انعام: 124.

2 ـ ابن‏منظور، لسان‏العرب، ج 1، ص 71.

3 ـ قصص: 54.

4 ـ ابوحامد غزالى، احياء علوم‏الدين، ج 6، ص 28.

5 ـ ابن‏شعبه حرّانى، تحف‏العقول، ص 128.

6 ـ خليل‏بن احمد فراهيدى، العين، ج 5، ص 149.

7 ـ على‏اكبر دهخدا، فرهنگ لغت، ذيل كلمه «مدارا» و «مداراة».

8 ـ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 67، ص 374.

9 ـ ابوحامد غزالى، همان، ج 5، ص 184.

10 ـ فتح: 29.

11 ـ قلم: 8ـ9.

12 ـ محمّد فاضل لنكرانى، تقيه مداراتى، ص 17.

13 ـ ابن‏منظور، همان، ج 14، ص 255.

14 ـ فخر رازى، مفاتيح‏الغيب، ج 9، ص 367.

15 ـ على‏اكبر دهخدا، همان، ذيل واژه «مخالف».

16 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، كافى، ج 2، ص 116.

17 ـ همان، ص 117.

18 ـ ابن‏شعبه حرّانى، همان، ص 48.

19 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 116.

20 20ـ22ـ همان، ص 118.

21

22

23 23و24ـ تفسير منسوب امام حسن عسكرى، ص 353؛ محمّدباقر مجلسى، همان، ج 72، ص 401؛ ميرزا حسين نورى، مستدرك الوسائل، ج 9، ص 36.

24

25 ـ براى نمونه، ر.ك: ابن شهرآشوب مازندرانى، مناقب آل ابى‏طالب، ج 4، ص 19 و 207؛ على‏بن موسى‏بن طاووس، اللهوف على قتلى الطفوف، تحقيق فارس تبريزيان، ص 211؛ محمّدبن حسن طوسى، الامالى، ص 410؛ ملامحسن فيض كاشانى، المحجه‏البيضا، تصحيح و تعليق على‏اكبر غفارى، ج 4، ص 305.

26 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 326؛ ابن اثير، اسدالغابة فى معرفه‏الصحابه، ج 4، ص 350؛ شمس‏الدين ذهبى، تاريخ‏الاسلام و وفيات المشاهير و الاعلام، ج 4، ص 301.

27 ـ تفسير منسوب به امام حسن عسكرى عليه‏السلام، ص 353.

28 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 8، ص 87.

29 ـ على‏بن عيسى اربلى، كشف‏الغمة، ج 2، ص 171؛ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 2، ص 155.

30 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 1، ص 485؛ محمدبن على بابويه شيخ صدوق، عيون اخبارالرضا عليه‏السلام، ج 1، ص 72.

31 ـ شيخ صدوق، همان، ج 1، ص 37.

32 ـ ابن‏هشام، السيره‏النبوية، ج 1، ص 521.

33 ـ فضل‏بن حسن طبرسى، مجمع‏البيان، ج 5، ص 71.

34 ـ محمّدبن محمد نعمان مفيد، الارشاد، ج 1، ص 243.

35 ـ احمدبن ابى‏يعقوب يعقوبى، تاريخ يعقوبى، ج 2، ص 215.

36 ـ محمّدبن جرير طبرى، تاريخ‏الامم و الملوك، ج 3، ص 54.

37 ـ احمدبن يحيى بلاذرى، انساب‏الاشراف، تحقيق محمد حميداللّه، ج 2، ص 262.

38 ـ ابن‏اعثم كوفى، الفتوح، ج 2، ص 487.

39 ـ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 6، ص 428.

40 ـ على‏بن عيسى اربلى، همان، ج 2، ص 100.

41 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 5، ص 38.

42 ـ ابن‏اعثم كوفى، همان، ج 1ـ2، ص 472.

43 ـ نصربن مزاحم منقرى، پيكار صفين، تصحيح عبدالسلام محمدهارون، ترجمه پرويز اتابكى، ص 264.

44 ـ همان، ج 3و4، ص 251ـ271.

45 ـ ابن ابى‏الحديد، شرح نهج‏البلاغه، ج 16، ص 39؛ ابوالفرج اصفهانى، مقاتل‏الطالبيين، ص 71.

46 ـ محمّدبن محمد مفيد، الارشاد، ج 2، ص 78.

47 ـ همان، ص 96.

48 ـ عبداللّه‏بن محمّدبن عبدالبر، الاستيعاب فى معرفه‏الاصحاب، تحقيق محمد البجاوى، ج 3، ص 1103.

49 ـ احمدبن على‏بن حجر عسقلانى، الاصابة فى تمييزالصحابة، تحقيق عادل احمد عبدالموجودوعلى‏محمدمعوض، ج4،ص 467.

50 ـ ابن اثير، الكامل، ج 2، ص 334.

51 ـ نهج‏البلاغه، ترجمه صبحى صالح، خ 240.

52 ـ احمدبن محمد خالد برقى، المحاسن، ج 1، ص 313.

53 ـ يوسف‏بن مطهّر حلّى، نهج‏الحق، ص 308؛ محمّدباقر مجلسى، بحارالانوار، ج 95، ص 167.

54 ـ ابن‏هشام، همان، ج 1، ص 524.

55 ـ ابن ابى‏الحديد، همان، ج 2، ص 265.

56 ـ همان، ص 34.

57 ـ على‏بن عيسى اربلى، همان، ج 2، ص 101.

58 ـ محمّدبن يعقوب كلينى، همان، ج 8، ص 86.

59 ـ محمّدبن حسن صفار، بصائرالدرجات، ص 252.

60 ـ ابن هشام، همان، ج 2، ص 293.

61 ـ ابراهيم‏بن محمد كوفى، الغارات، تحقيق جلال‏الدين حسينى ارموى، ج 1، ص 371؛ محمّدبن جرير طبرى، همان، ج 5، ص 131.

62 ـ ابن هشام، همان، ج 2، ص 529.

63 ـ نهج‏البلاغه، خ 15.

64 ـ همان، خ 126.

65 ـ همان، خ 93.